پیشخوان

روایت‌ها و تحلیل‌های رهبر شهید در باب هشت سال دفاع‌مقدس

«جهاد مقدس» به سان آیینه ایمان و پایمردی

■ سمانه صادقی

اثری که هم اینک در معرفی آن سخن می‌رود، در بردارنده پاره‌ای از خاطرات و تحلیل‌های حضرت آیت الله العظمی سید علی خامنه‌ای رهبر شهید انقلاب اسلامی، در باب دوران هشت ساله دفاع مقدس است. «جهاد مقدس» از سوی امین حجازی و مهدی مطهری تدوین شده و انتشارات انقلاب اسلامی، آن را روانه بازار کتاب کرده است. تارنمای ناشر طی یادداشتی در باب مضمون و محتوای این مجموعه، نکات ذیل را از نظر دور نداشته است: «دفاع مقدّس یکی از درخشان‌ترین و مهم‌ترین بخشهای تاریخ انقلاب اسلامی و داستان حماسی و پرشکوه مقاومت ملّت بزرگ ایران است و آیت الله العظمی سید علی خامنه‌ای(مدّظلّه‌العالی)، از اوّلین ساعات آغاز جنگ تحمیلی به عنوان نماینده‌ی حضرت امام خمینی(قدّس‌سرّه) در شورای‌عالی دفاع، در این جهاد عظیم نقش مؤثّری داشتند و در همان روزهای اوّل جنگ، عازم جبهه‌ها شدند. مسئولیت‌های توأمان معظم‌له در شورای عالی دفاع، امامت نماز جمعه‌تهران و ریاست کمیسیون دفاع مجلس شورای اسلامی در سال اول جنگ و سپس در مقام ریاست‌جمهوری و ریاست شورای‌عالی دفاع و ریاست شورای‌عالی پشتیبانی جنگ، این امکان را به ایشان می‌داد که نگاهی جامع نسبت به مسائل کشور و دفاع مقدس داشته باشند لذا بیانات رهبری در خصوص هشت سال جنگ تحمیلی، حاوی نکات و محورهای مهمّی در این خصوص می‌باشد. برای تدوین کتاب جهاد مقدس، رهنمودها و بیانات فرماندهی معظّم کل‌قوا در خصوص ابعاد و موضوعات مختلف مرتبط با دفاع مقدس - که طی سال‌های ۱۳۵۹ تا ۱۳۹۹ بیان فرموده‌اند- مورد بررسی و بهره‌برداری قرار گرفته و

شهید آیت‌الله العظمی خامنه‌ای در حال سخنرانی برای رزمندگان لشکر ۳۱ عاشورا

مطالب آن در ۱۰ فصل تدوین شده است. ارئه‌طرح اولیه‌این کتاب و استخراج فیش‌ها، ازسوی آقای امین حجازی و تنظیم متن و بازخوانی این اثر بر عهده‌حجت‌الاسلام مهدی مطهری بوده‌است...».

در بخشی از «جهاد مقدس»، پیرامون پیامدهای افتخارآمیز این رویداد برای کشور ایران، چنین می‌خوانیم: «این جنگ هشت ساله و این دفاع مقدس از بزرگ‌ترین افتخارات ملت ایران بود. همه‌دنیا - ناتو، کشورهای بلوک شرق، خود امریکا، کشورهای مرتجع منطقه - با هم همدست شدند و به ایران فشار آوردند؛ اما نتوانستند یک وجب از خاک این کشور را اشغال کنند. عزیزان من در ۲۰۰سال گذشته، قبل از این جنگ تحمیلی، هر وقت این کشور با کشور دیگری درگیری نظامی داشت، بخشی از کشور رفت؛ اما بعد از ۲۰۰سال، جنگی که در آن دشمن نتوانست یک وجب از خاک این کشور را بگیرد، همین جنگ هشت ساله است. این جنگ یکی از مفاخر تاریخ ایران است... اینکه در دوران دفاع مقدس هشت ساله، نیروهای مسلح، باوجود همه‌توطئه‌ها و بدخواهی‌های دشمنان، توانستند با حضور خود، پیچیده‌ترین شیوه‌های جنگی را اعمال کنند؛ دشوارترین هماهنگی‌ها را نشان دهند و بزرگ‌ترین حماسه‌ها را بیافرینند، نشانگر اقتدار جمهوری اسلامی ایران در عرصه‌سازندگی است. در فتح خرمشهر، نیروهای مسلح، با هماهنگی شگفت‌آور، پیچیده‌ترین تاکتیک‌های جنگی را عمل کردند. بخش‌های مختلف زمینی، هوایی، توپخانه و پدافند هوایی، با هم توانستند پیچیده‌ترین شیوه‌های جنگی را اعمال کنند و انسان‌های کارآزموده، مجرب و ساخته شده‌در کوره‌گداخته امتحان‌های دشوار در نظام جمهوری اسلامی، ثابت کردند که انسان‌سازی جمهوری اسلامی، در رأس همه‌سازندگی‌های آن، یک نمونه برجسته و ممتاز و عالی است...».

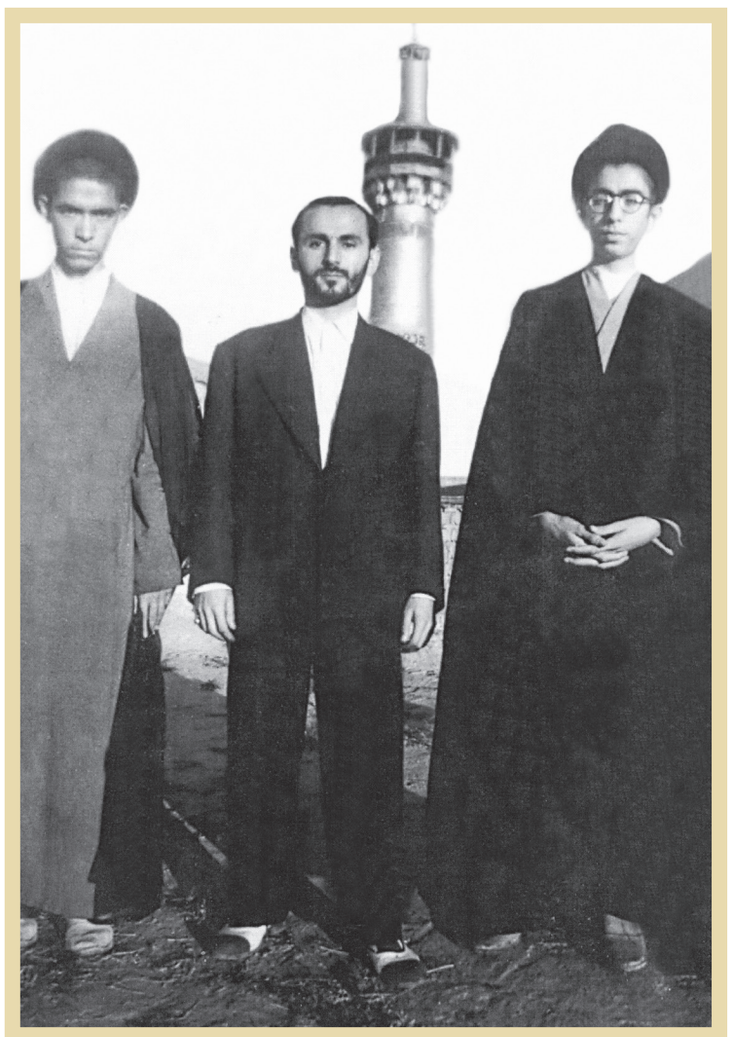

۱۳۴۵. مشهد، شهید آیت‌الله العظمی سیدعلی خامنه‌ای (نفر اول از راست) در کنار عباس غله زاری از اعضای فدائیان اسلام (نفر وسط)

دیدارهای رهبر شهید با سید مجتبی نواب صفوی، در دو مدرسه علمیه مشهد روی داد؛ آنگاه که وی با تمامی محدودیت‌های دوره نوجوانی، به مدارس سلیمان خان و نواب رفت تا خود را به دنیای حماسی و پُرجذبه مجاهدی پرتکاپو نزدیک سازد. او در آن روزها، به حرکات و کلمات رهبر فدائیان اسلام فراوان دقت کرد و خاطره آن را تا هفتاد و اندی سال بعد با خویش داشت و با شوری زاید الوصف، به روایتِ آن می‌پرداخت

سید مجتبی نواب صفوی
خروش آوری که انگیزه مبارزه را در رهبر شهید برانگیخت

سخنانش در روحم موج می‌زد احساساتم را شعله‌ور می‌ساخت!

■ محمدرضا کائینی

بی تردید نقطه آغاز انگیزه اصلاح و مبارزه در حضرت آیت‌الله‌العظمی سیدعلی خامنه‌ای رهبر شهید انقلاب اسلامی (قده)، دیدار وی با شهید سید مجتبی نواب صفوی رهبر جمعیت فدائیان اسلام، در اولین ماه‌های سال ۱۳۳۲ در شهر مشهد بوده است. راوی این ملاقات را در مجامع و محافل گوناگون بازگو ساخته است؛ اما آنچه در این مقال معیار قرار گرفته، مطالبی است که در «خون دلی که لعل شد» درج شده است. امید آنکه تاریخ پژوهان زندگی آن بزرگ را مفید و مقبول آید.

■ «آن مردِ پرشکوه» و جنبشی که در ایران و جهان برانگیخت

بسا تاریخ پژوهان نهضت ملی ایران، جمعیت فدائیان اسلام و رهبر شجاع و پراخلاص آن یعنی شهید سید مجتبی نواب صفوی را، از عوامل توفیقات اولیه و اصلی این حرکت ضداستعماری معاصر می‌دانند. برای مذهبی‌ها اما، ظهور نواب شورانگیزتر و پرشکوه‌تر می‌نمود. او توانست بخش قابل توجهی از آنان را از انزوا و بی‌عملی به درآورد و روح اصلاح و جهاد را در ایشان بدمد. شهید آیت‌الله العظمی سیدعلی خامنه‌ای در نوجوانی و در مدارس «سلیمان‌خان» و «نوابِ» شهر مشهد، دو ملاقات به یادماندنی با رهبر فدائیان اسلام داشت که وی را به شدت مجذوب خویش ساخت و در واقع راه بازاندیشی و مبارزه را در آینده به وی نمایاند. رهبر شهید پیش از روایت این دو دیدار، تحلیلی کوتاه از زمانه و کارنامه نواب را به دست داده است:

«از خردسالی یکی از دوران‌های مهم بیداری اسلامی را شاهد بوده‌ام، که از آغاز حرکت سید نواب صفوی (ره) تا نهضت امام خمینی(قدس سره) و انقلاب اسلامی و برپایی نظام مبارک اسلامی امتداد داشت. مرحوم شهید نواب صفوی نخستین جرقه‌ای بود، که راه اسلام را به معنای فراگیر انقلابی و پویای آن در برابرم روشن ساخت. این مرد در جامعه ایرانی آن چنان جنبشی برانگیخت که وجدان مسلمان‌ها را از خواب غفلت بیدار کرد، عزم‌ها را جزم کرد و در دل‌ها غیرت و حمیتی نسبت به اسلام و مقدسات اسلامی ایجاد نمود. اثرگذاری او محدود به ایران نبود، بلکه به برخی نقاط جهان عرب سفر کرد و آتش شور و حماسه را در دل مجاهدان برافروخت. به برخی زمامداران عرب نیز نصیحت می‌کرد که در دام فریب استعمارگران نیفتند...».

■ دیدم که از ژرفنای قلبم، او را دوست می‌دارم

شهید سیدمجتبی نواب صفوی پس از آزادی از زندان ۲۰ماهه دکتر مصدق و مشاهده بدعهدی جریان موسوم به جبهه ملی، اعلام کرد که از آن پس تنها به تبلیغ دینی خواهد پرداخت. او بر این باور بود که باید نخست به تقویت فرهنگی جامعه مبادرت نماید، که در پی آن زمینه برای تأسیس نظام اسلامی فراهم‌اید. او چندی پس از این اعلان، به مشهد مسافرت کرد و در «مهدیه» این شهر اقامت نمود. وی در این مسافرت به دیدارهایی با طلاب حوزه علمیه این شهر پرداخت که سید علی خامنه‌ای نوجوان، در دو مورد از آنها شرکت داشت: «نواب در سال ۱۳۳۲ به مشهد سفر کرد و در محلی به نام مهدیه ـ شبه‌مدرسه‌ای با هدف یاد حضرت مهدی منتظر(عج) که مؤسس آن حاجی عابدزاده توجه وافری به برگزاری مراسم جشن نیمه شعبان داشت ـ اقامت گزید. نواب به خانه هیچ‌کس نرفت، بلکه این مرکز مهم دینی را انتخاب کرد. من در آن زمان، جزو طلاب مدرسه سلیمان‌خان بودم و چهارده سال داشتم. با وجود اشتیاق شدیدم به دیدن نواب، نتوانستم به مهدیه بروم، زیرا پدرم اجازه نمی‌داد. در یکی از روزها نواب تصمیم گرفت، برای بازدیدِ آن عده از طلاب مدرسه سلیمان‌خان که به دیدنش رفته بودند، از آن مدرسه دیدن کند. من از شنیدن این خبر، خیلی خوشحال شدم. نواب در چشم ما، نماد قهرمانی و مقاومت اسلامی بود. وقتی خبر کشته شدن رزم‌آرا به دست خلیل طهماسبی ـ یکی از فدائیان اسلام ـ منتشر شد و می‌شنیدیم که آقای کاشانی این اقدام قهرمانانه را به طهماسبی تبریک گفته، احساس عزت و افتخار می‌کردیم. ما می‌دانستیم که نواب برای خود، یاران و تشکیلاتی دارد که دژخیمان و گردنکشان حکومت را به وحشت انداخته است. در مدرسه حجره بزرگی بود که به آن مَدرَس می‌گفتند؛ آن را رُفت و روب و مرتب کردیم و برای آمدن این میهمان و همراهانش آماده ساختیم و در انتظار ساعت موعود ماندیم. درِ ورودی مدرسه باز شد و عده‌ای میهمان وارد شدند. چشم من در میان آنان، در جست‌وجوی نواب بود که در ذهن خود از او تصویر مردی تنومند و بلندقامت داشتم، اما به جای چنان مردی که در تخیلم بود، مردی لاغر و کوتاه قد را دیدم که عمامه‌ای سیاه بر سر داشت و دارای چهره‌اش بشاش بود و هر که را می‌دید، با گشاده‌رویی برخورد می‌کرد و به او سلام می‌داد. اگر هم به یک نفر سید برمی‌خورد، به او می‌گفت: پسرعمو! سلام علیکم. با خود گفتم: عجب! نواب صفوی که رژیم شاه را گیج و حیران کرده، این است؟! در واقع از وقتی چشمم به این مرد افتاد، دیدم با تمام احساسم مجذوب اویم و از ژرفنای قلبم او را دوست می‌دارم. در این سفر، گروهی از فدائیان اسلام نواب را همراهی می‌کردند که بیشترشان جوان بودند و کلاه پوستی‌های خاصی به سر داشتند و در میانشان سه نفر هم معمّم بودند. مَدرَس پر از جمعیت شد. نواب آنجا ایستاد و سخنرانی کرد. درباره اهدافش صحبت کرد و مردم را به شهادت‌طلبی در راه یاری اسلام و اعتلاء آن ترغیب نمود. سخنانش در روحم موج می‌زد و احساساتم را شعله‌ور می‌ساخت و مرا به سوی چشم‌اندازهای قدرت و عزت اسلام می‌کشاند...».

۱۳۳۱. شهید سید مجتبی نواب صفوی در حال سخنرانی برای اعضای جمعیت فدائیان اسلام

■ خود را به نخستین صف کسانی رساندم که در برابر نواب نشسته بودند

دومین، مفصل‌ترین و آخرین دیدار رهبر شهید با نواب صفوی، در مدرسه نواب مشهد روی داد، آنگاه که وی با وجود تمامی محدودیت‌های دوره نوجوانی، به آن میعاد رفت تا با محبوب خویش دیداری تازه کند و خود را به دنیای حماسی و پرجذبه وی نزدیک‌تر سازد. او در آن روز، بیشتر به حرکات و کلمات رهبر فدائیان اسلام دقت کرد و خاطره آن را، تا هفتاد و اندی سال بعد با خویش داشت و با شوری زاید الوصف، آن را روایت می‌نمود:

«دو روز بعد شنیدم که نواب می‌خواهد به مدرسه نواب برود. با آنکه من در کسب اجازه از پدرم محدودیت داشتم، اما به آن مدرسه رفتم. دیدم مردم منتظر اویند. مَدرَس و ایوان این مدرسه را برای استقبال از او مفروش کرده بودند. من هم همراه با آنان مدتی در انتظار ماندم اما دیدم از فرط شوق، قدرت ماندن و انتظار کشیدن ندارم، لذا به استقبالش شتافتم. بیرون آمدم و مسیر منتهی به مهدیه را در پیش گرفتم. دیدم نواب دارد می‌آید و مردم از پس او روانند. او در حین راه رفتن، به چپ و راست رو می‌کرد و به مردم سلام می‌داد و با آنها به گرمی فراوان حرف می‌زد. رهگذران را مخاطب قرار می‌داد، گاه عزمشان را جزم می‌کرد و گاه نصیحت‌شان می‌کرد. هنگام سخن گفتن، همه جسمش حرکت داشت و وقتی می‌خواست سخنی را برساند، وجودش می‌لرزید. من خود به چشم دیدم وقتی نواب در مذمّت تشبّه به لباس غربیان سخن می‌گفت، مردی چنان تحت‌تأثیر قرار گرفت که کلاه شاپوی خود را از سر برداشت در دست مچاله کرد و در جیب گذاشت! با عجله خود را به نخستین صف کسانی رساندم که در مدرسه، برابر نواب نشسته بودند. هم‌اکنون، آن صحنه با تمام جزئیاتش در نظرم مجسم می‌شود. نواب در جایی ایستاد، که بر ایوان و حیاط مدرسه اشراف داشت. من در برابر او و جلوی پایش نشسته بودم و مجذوب یکایک حرکات و کلمات او شده بودم. به یاد دارم طلاب را وعظ می‌کرد و از آنها می‌خواست به ورع و تقوا پایبند باشند. هنوز این صدایش در گوشم طنین‌انداز است که می‌خواند: یا ابن آدم! وفّر الزاد فأنّ الطریق بعید بعید... و جدّد السفینه فإن البحر عمیق عمیق... در واقع نواب به صورت شعله فروزانی درآمد که همواره اهتمام به امر اسلام و جامعه و اندیشیدن به آینده اسلام را در اعماق وجودم برمی‌انگیخت. شایان ذکر است که در زمان آیت‌الله کاشانی و یک سال پیش از آمدن نواب یعنی سال ۱۳۳۱، برخی سخنران‌های آگاه، به مشهد آمدند و من بسیار مشتاق بودم که مجالس آنها را دریابم و از آن روحیه حماسی که القا می‌کردند، لبریز شود....»

■ آیا با فرزندان رسول خدا چنین می‌کنند؟!

شهادت نواب صفوی همراه با سه تن از یارانش در ۲۷ دی ۱۳۳۴، دلدادگان او را داغدار کرد. آیت‌الله خامنه‌ای و عده‌ای از طلاب که چون وی می‌اندیشیدند، از این حادثه بس متاثر گشتند و هر یک به فراخور، در بزرگداشتش کوشیدند. با این همه آنچه از آن دوره برای افرادی چون رهبر شهید ماند، اندیشه و راهی بود که در سالیان بعد در پیش گرفتند و نهایتاً قاتلان آن جهادگر فداکار را از حکومت برانداختند:

«دو سال پس از آن سفر، در سال ۱۳۳۴ نواب اعدام شد و به شهادت رسید. من در آن زمان در مدرسه نواب، نزد حاج شیخ هاشم قزوینی درس می‌خواندم. با اعدام نواب، سراسر کشور و به ویژه حوزه‌های علمیه را، جوّ رعب و وحشت فراگرفت. استاد ما ـ حاج شیخ هاشم قزوینی ـ تنها روحانی‌ای در مشهد بود که در آن زمان سدّ رعب و وحشت را شکست و در مقدمه جلسه درس خود، در رثای نواب سخنرانی کرد به اعدام او شدیداً اعتراض نمود و با صدایی پرشور و مهیج گفت: آیا با فرزندان پیامبر خدا چنین باید بکنند؟... ما طلاب جوان هم، به تشکیل جلسات می‌پرداختیم و در آن فضایل نواب و یارانش و خط‌مشی و اهداف آنها را بیان می‌کردیم و اعتراض خود را، به اعدام این مجاهدان اعلام می‌داشتیم.

سالِ بعد از شهادت نواب، ما به شخصی برخوردیم که برای گذراندن تعطیلات تابستانی به مشهد آمده بود. اسمش عباس غلّه‌زاری و از اعضای فدائیان اسلام بود، اما به علت نبود مدرکی دال بر محکومیتش، تحت پیگرد قرار نداشت. ما با او آشنا و مأنوس شدیم. او درباره شخصیت و منش و دیدگاه‌های فکری نواب، برایمان گفت و من بیشتر شیفته نواب شدم و ایمانم به اخلاص و از خودگذشتگی و اهداف او بیشتر شد. ما گروهی از جوان‌ها بودیم، که با هم پیوند فکری و عاطفی داشتیم. غلّه‌زاری تقریباً ده سالی از ما بزرگ‌تر بود، ولی ما با او رابطه محکمی برقرار کردیم و او در سال‌های بعد، هر تابستان به مشهد می‌آمد....».

■ نخستین اقدام سیاسی پس از شهادت فدائیان اسلام

همانگونه که اشارت رفت، دیدار با رهبر فدائیان اسلام، افق نواندیشی دینی و مبارزه را در برابر شهید خامنه‌ای و همفکرانش گشود. هم از این روی، آنان در همان سالیان فعالیت‌های اعتراضی و سیاسی خویش را سامان دادند. نخستین مورد از این همه، اعتراض به استاندار خراسان، برای اعلام عدم تعطیلی کاملِ سینماها در دو ماه محرم و صفر بود:

«گروه ما در انتظار فرصتی بود، تا عملاً شور و شوق سرشار خود را نشان دهد. در محرم سال ۱۳۳۴، این فرصت به دست آمد. استاندار خراسان دستور داده بود، که سینماهای مشهد فقط از اول تا دوازدهم محرم تعطیل شود، در حالی که پیش از آن و معمولاً به احترام عاشورا و اربعین، در هر دو ماه محرم و صفر تعطیل می‌شد. همین کافی بود، تا انگیزه ما برای اقدام مخالفت‌آمیز شود. ما با دوستان جمع شدیم، بیانیه‌ای نوشتیم و این تصمیم را محکوم کردیم. در این بیانیه علما و مردم را ترغیب کردیم، که به وظیفه امر به معروف و نهی از منکر عمل کنند و در مورد عواقب سکوت در برابر منکرات هشدار دادیم. دستگاه چاپ دراختیار نداشتیم؛ لذا همه نسخه‌های بیانیه را با دست نوشتیم. من الان یک نسخه از آنها را دارم. این بیانیه در چهار صفحه بود و نوشتن هر نسخه، حدود دو ساعت وقت می‌برد. این نخستین گام عملی در عرصه فعالیت سیاسی بود...».

■ پی جویی از نوسازی حوزه، برای ایجاد دگرگونی اجتماعی

فدائیان اسلام در دوره خویش، جریانی نواندیش و طالب تغییرات در نظام تبلیغ دینی و شیوه حکمرانی بر کشور به شمار می‌رفتند. ارائه شواهد این موضوع، موکول به مجالی وسیع‌تر است. هم از این روی آنان که از این گروه الهام گرفته بودند نیز، چنین روحیه‌ای داشتند. برای ایشان، نوسازی حوزه‌های علمیه مقدمه‌ای برای دگرگونی‌های وسیع اجتماعی به شمار می‌رفت؛ امری که رهبر شهید انقلاب اسلامی، از دوره جوانی پی جوی آن بود:

«وقتی در سال ۱۳۳۷ به قم رفتم، افکار مربوط به ایجاد دگرگونی اجتماعی در ذهنم موج می‌زد و چون من در حوزه علمیه بودم، لذا طبیعی بود که کار نوسازی حوزه، بخش اعظم توجه مرا به خود معطوف می‌داشت. من اخیراً در سال ۱۳۷۰ در قم، راجع به طرح نوسازی حوزه علمیه صحبت کرده‌ام، که ریشه این بحث به آن روزها برمی‌گردد. ضمناً دیروز یکی از روحانیون به دیدنم آمد، که آن وقت‌ها از اطرافیان آقای بروجردی بود. بحثی که میان من و او در اوایل مهاجرتم به قم صورت گرفته بود، به خاطرم آمد. آن زمان در منزل یکی از دوستانمان در قم، با وی ملاقات کردم؛ برادرم سید محمد و صاحبِ خانه هم بودند. من در حضور او، از نظام حوزه به شدت انتقاد کردم. آن زمان رهبری حوزه هم با آقای بروجردی بود. بحث، سخت بالا گرفت. او دفاع می‌کرد و من انتقاد. بعد از آنکه وی از آنجا رفت، صاحبِ خانه به خاطر آنکه به خود جرئت دادم مطالبی بگویم که ممکن است به گوش آقای بروجردی برسد، مرا سرزنش کرد...».

■ تعامل دو گرایش بارز، در جریان نهضت اسلامی

و سرانجام رهبر شهید انقلاب اسلامی در پایان روایت‌ها و تحلیل‌های خود از کارکرد جمعیت فدائیان است، به بازنمایی دو جریان شاخص در فرآیند نهضت اسلامی پراخته‌اند، که بی‌تردید حرکت بیدارگر شهید نواب صفوی در ایجاد یا تداوم آنها سهیم بوده است:

«در اینجا، باید یکی از مشخصه‌های مهم نهضت اسلامی ایران را بیان کنم. این مشخصه عبارت است از وجود دو خط در این نهضت، که تعامل میان این دو خط تشکیل‌دهنده، روند تکاملی حرکت به سمت اسلام در کشور بوده است؛ نخست، خط مقابله دینی با دستگاه حاکم که برخاسته از عقیده دینی بود. دوم، خط بیدارگری فکری و ارائه برنامه اسلامی برای زندگی با گفتمانی نو، یا به عبارت دیگر: خط نوسازی اندیشه دینی. از یک سو کسانی بودند که خط مقابله با دستگاه حاکم را در پیش گرفتند، ولی از یک اندیشه مترقی اسلامی برخوردار نبودند، بلکه دچار تحجر و جمود فکری بودند. آنها به انگیزه غیرت اسلامی‌شان به مقابله با قدرت حاکمه‌ای برخاسته بودند که حریم مقدسات مسلمانان را مورد اهانت قرار داده بود. از سوی دیگر، کسانی هم بودند که در خط بیدارگری حرکت می‌کردند و افکار روشنی در زمینه اسلام داشتند. می‌کوشیدند دین را با زبان زور به جامعه عرضه کنند، با کج‌روی‌های فکری هم مبارزه می‌کردند، اما در خط مقابله با قدرت حاکمه حرکت نمی‌کردند. در آغاز نهضت امام خمینی(رضوان‌الله علیه) در سال ۱۳۴۲، با آنکه ایشان خود پیشگام عرصه بیدارگری فکری بودند، اما عامل مقابله، در نهضت برجستگی داشت. در اوایل، تمرکز نهضت روی مبارزه با دستگاه حاکمه دین‌ستیز بود. پس از آنکه روحیه مقاومت دینی در جامعه محکم و استوار شد و نهضت توانست به سمت ارائه نظریه اندیشه اسلامی به نحو مطلوب پیش برود، متحجّران عقب ماندند، اما کسانی که بصیرت دینی داشتند و از فکر باز و روشن بهره‌ای داشتند، در مسیر نهضت ماندند. سپس به ویژه طی سال‌های ۱۳۴۵ و ۱۳۴۶ که دشوارترین سال‌ها برای انقلابیون بود و شاه همه گروه‌های مقاومت سیاسی را قلع و قمع و از میدان بیرون کرده بود، بسیاری از شخصیت‌های نهضت اسلامی گرایش به خط دوم (خط روشنگری دینی) را ترجیح دادند. کسانی بودند که هم در آغاز و هم در پایان زندگی جهادی خود در میدان مقاومت حضور داشتند، اما در سال‌هاهی یادشده هم خود را مصروف روشنگری فکری کردند. شهیدان مطهری و بهشتی و باهنر از این جمله‌اند...».

شهادت نواب صفوی همراه با سه تن از یارانش در دی ۱۳۳۴، دلدادگانِ او را داغدار کرد. آیت‌الله خامنه‌ای و عدّه‌ای از طلابی که چون او می‌اندیشیدند، از این حادثه بس متأثر گشتند و هر یک به فراخور، در بزرگداشتش کوشیدند. با این همه آنچه از آن دوره برای افرادی چون رهبر شهید ماند، اندیشه و راهی بود که بعدها در پیش گرفتند و نهایتاً قاتلان آن جهادگر فداکار را از حکومت برانداختند